

سخنی با منادیان گفتگو با ایرانیان خارج از کشور

سخنرانی مهرزاد بروجردی در همایش گفتمان ایرانیان، تهران، تیر ماه 1379. مجله ی بخارا. شماره ی 16. بهمن و اسفند 1379.

پیش از هر چیز اجازه می خواهم تا از مسئولان اداره ی کل امور فرهنگی ایرانیان خارج از کشور برای برگزاری این همایش تشکر نمایم چرا که فرصتی برای اینجانب پدید آوردند تا به ایران سفر کنم و با زنده یاد رهی معیری هم صدا شوم که گفت:

هر که دور از میهن خود در دیار غربت است
از برایش سرمه ی چشم است دیدار وطن

مایه ی خوشوقتی است که دست آخرتتی چند از ارباب سیاست و فرهنگ این دیار چنین گفت و شنیدی را لازم شمردند و با برپایی این همایش آشکار ساختند که چه بسا عزم و اراده ای راستین برای گفتگو با خیل بسیار ایرانیان خارج از کشور دارند. همگان آگاهند که پیش شرط هر گفتگو آمادگی هر دوسو برای داد و ستد و ام های فکری است و از این رو ما به اینجا آمده ایم تا از هم میهنان خود و ام فکری بگیریم و دعوت ملای روم را اجابت کنیم که می گفت:

مرغ با پر می پرد تا آشیان
پر مردم همت است ای مردمان
همچنین حب الوطن باشد درست
تو وطن بشناس ای خواجه نخست

باری، ما آمده ایم تا در کنار شناخت هر چه نیکوتر سرزمین خویش، اندیشه ها و اندیشیده های خود را نیز صادقانه با هموطنان داخل کشور در میان بگذاریم. پس بی آنکه زمان را به داد و ستد تعارف های مرسوم سپری کنیم و در جشن بازی با کلمات خرد انتقاد پیشه را به قربانگاه ببریم، سخن بی پیرایه خواهیم گفت و نقدها را به گوش جان خواهیم شنفت. در طی دو دهه ی گذشته، تفاوت در شرائط اقلیمی و شیوه ی زندگی و نیز ناهمانندی امکانات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، شکاف فکری، مادی و احساسی میان ایرانیان خارج از کشور از یکسو و هم میهنان داخل کشور از سوئی دیگر را ژرفتر و ژرفتر ساخته و بسا که تصویری آشفته از چهره ی هر یک در خاطر دیگری نقش نموده است. ایرانیان ایران نشین، انقلاب و جنگ و گروگان گیری و تحریم اقتصادی را از سر گذراندند و به فراخور حال، هموطنان کوچ کرده ی خویش را طاغوتی، غرب زده، مفسد، مخالف، ترسو و گاه نیز خوشبخت و خوش اقبال و فهمیده خواندند. دولتمردان وقت بارها چنان گفتند که ایران به بازگشت ایرانیان دوران وطن -- که به پندار اینان، بیشتر مخالف جمهوری اسلامی بوده اند -- نیازی ندارد. چرا که این طائفه یا ستون پنجمی اند، یا فرصت طلب. و یا از هم پیمان همان جعفرخانی که سالها پیش تراز فرنگ برگشته بود. البته در میان ارباب حکومت، نادر مردانی هم بودند که به بازگشت هموطنان خویش علاقمند بودند. اما شاید کاری بیش ازین زمره ی رایگان نمی توانستند که رو به سوی ایرانیان دوران وطن بخوانند:

ای قوم به حج رفته کجائید

معشوق همینجاست بیایید بیایید

و در آن سوی آب، ایرانیان آواره و تبعیدی و مهاجر که جابجایی اقلیمی و فرهنگی و زبانی لگام زندگی از کفشان رفته بود، دست به گریبان سختی های بی شمار زندگی در غربت بودند: مشکل هایی همچون نامعلومی وضعیت اقامت، فراگیری زبانی بیگانه، یافتن حرفه ای تازه، گردهم آوردن عزیزان پراکنده، جدایی از مام میهن و مهد خاطر ها، غریبی و بی در کجایی، و چه بسیار زخم های دیگر که بر دلها نشسته بود. آری! همانگونه که ایرانیان خارج از کشور حس بی واسطه ی هموطنان خویش زیر آتش گلوله های دشمن را تجربه نکردند، ایرانیان درون کشور نیز از درک نزدیک رنجهای هموطنان کوچ کرده ی خود در سالهای نخستین پس از انقلاب ناتوانند. در آن زمان ی عسرت، ایرانی آواره و مهاجری که می دید دولتیان کشورش نه از طرد و طعن او پرهیزی دارند و نه بی اعتباری، و سرانجام، خاموشی اش را، به چیزی می گیرند هرچه بیشتر از دولت و واقعیت های عینی کشورش رویگردان می شد و در واکنش به این وضع یا به دنیای خیال و رویا درباره ی کشور و حکومت دلخواهش پناه می برد و یا به زبان شکرین سعدی تلخی احساس خویش را تحمل پذیرتری ساخت که:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است درست

نتوان مرد به سختی که من (آنجا) زادم

اینک اما، پست و بلند روزگار و جزرو مد سیاست ایران و جهان در بیست سال گذشته، شیوه ی نگرش ایرانیان داخل و خارج کشور به یکدیگر را بهبود نسبی داده و همچنین دگرگونی ای در تفکر دولتیان ایران پدید آورده است. شرح این نکته را می توان به این شیوه بازگفت: با تثبیت پایه های حکومت، دولتمردان امروز هراس چندانی از نیروهای مخالف خود در خارج از کشور ندارند. از دیگر سو، آسانی نسبی رفت و آمد به کشور و بهره وری از دستاوردهای نوین فنی مانند اینترنت و دورنویس و پست الکترونیکی، ارتباط فکری ایرانیان درون و برون ایران را در پی داشته و آنان را از حال و روز هم آگاه تر ساخته است. گروه ایرانیان خارج از کشور نیز که از سرگیجه ی سالهای اول مهاجرت بیرون آمده اند، پس از بیست سال به بلوغ فکری- سیاسی و سنی رسیده اند. اینان که تا چندی پیش بیشتر محصل و دانشجو و مجرد بودند اینک متاهل گردیده و به دنیای کار پا نهاده اند. نیاز به بقا آنان را بر آن داشته تا عزلت اجباری و خودانگیخته ی مهاجرت و تبعید را کنار بکنند و با فرهنگ و آداب و رسوم کشور میزبان درگفت و شنود بگشایند. آنان اکنون، چمدانهای بسته به امید ایران را باز کرده و رویای بازگشت همیشگی را با واقعیت دیدار کوتاه مدت چند هفته ای سودا کرده اند. تعلق عینی، و گرچه نه عاطفی، به "اکنون" و "آنجا" جایگزین دلبستگی به "گذشته" و "اینجا/ایران" شده است. دیگر اکنون بخش بزرگی از ایرانیان خارج از کشور نه تنها دوگذرنامه ای و دوزبانه، که دولیتی اند و گرچه شاید نسل اول ایشان هنوز در فرهنگ کشور میزبان ذوب نشده ولی بدون شک از آن تاثیر پذیرفته است.

یکی از پیش نیازهای اساسی هرگونه گفت و شنید ثمربخش با ایرانیان خارج از کشور پذیرش این واقعیتهاست. نمی باید و نمی توان مانند دن کیشوت به جنگ واقعیت ها رفت. نه تکفیر و نه مرثیه خوانی برای ایرانیانی که "دیگرگون" شده اند راه به جایی نخواهد برد. می باید به جای انگشت اتهام بر یکدیگر نهادن، از قدر مشترک

باورها و دلبستگی‌هایی سراغ گرفت که می‌توانند هم‌زمانی ایرانیان دوسوی مرز را سامان دهند. پاسخ به پرسش از چیستی این قدر مشترک باورها و دلبستگی‌ها نیازمند کاوش ژرف‌تری در چندوچون هستی‌مادی و معنوی ایرانیان خارج از کشور است. سخن خویش را درین زمینه پی می‌گیریم.

- ویژگی‌های زندگی ایرانیان خارج از کشور:

باید بر این نکته چشم‌گشود که شهروندان ایرانی خارج از کشور به هیچ‌رو جامعه‌ای یکسان و همگون نیستند. جمع برون مرزی نیز همچون جامعه‌ی درونی تنش‌ها و تناقض‌ها و چندگانگی‌های ویژه‌ی خویش را تجربه می‌کند. ناهمگونی آواره و مهاجر، مذهبی و غیرمذهبی، سنت‌گرا و متجدد، مرفه و بی‌چیز، نسل‌اولی و نسل‌دومی، از جمله برش‌هایی است که جمع دو تا سه میلیونی ایرانیان برون مرزی را به پاره‌های کوچک‌تر تقسیم کرده است. نباید رنگارنگی این طیف گسترده را نادیده گرفت و خارج از کشور را در محدوده‌ی شهر لس‌آنجلس و ایرانیان خارج از کشور را ساکنان آن کوی دید. بررسی جامعه‌شناختی ایرانیان برون مرزی نکته‌های زیر را آشکار می‌کند:

- 1- بیشتر ایرانیان مهاجر از بیست و پنج سال گذشته به خارج از کشور کوچ کرده‌اند. برای نمونه 83 درصد از ایرانیان ساکن امریکا از سال 1975/1354 به این سو به آن دیار رفته‌اند.
 - 2- بیشتر ایرانیان خارج از کشور جوانان 25 تا 44 ساله‌اند. تعداد مردها کمی بیشتر از زن‌هاست.
 - 3- بیشتر ایرانیان خارج از کشور متجدد، عرفی‌گرا و ملی‌گرا هستند و باوری به اینهمانی دیانت و سیاست ندارند.
 - 4- اینان در بدست آوردن درجه‌های علمی هم از همتایان ایرانی درون کشور و هم از بسیاری دیگر اقلیت‌های مهاجر به غرب پیش‌ترند.
 - 5- شمار درخوری از ایرانیان مهاجر با بهره‌گیری از مهارت‌های تجاری و نیز تخصص‌های فردی خویش به کارهای آزاد روی آورده‌اند.
 - 6- به تقریب درنیمی از خانواده‌های ایرانی خارج از کشور، زن و مرد هر دو به کار می‌پردازند.
 - 7- نگرش خانم‌های ایرانی خارج از کشور به مفهوم‌هایی چون عدالت در روابط زناشویی، معنای محدودیت‌های جنسی و تلقی از حقوق اجتماعی زنان به شیوه‌ی تفکر همتایان غربی خویش نزدیک‌تر شده است.
 - 8- شمار ایرانیان ارمنی، کلیمی، بهایی، آسوری و زردشتی در جامعه‌ی برون مرزی چشمگیر است.
 - 9- پدر و مادران ایرانی در تربیت فرزندان خویش تأکید بیشتری بر آموزش فرهنگ ایرانی دارند تا باورهای دینی.
 - 10- شماره و اهمیت ایرانیان نسل دوم رو به افزایش است. تولد و رشد و بلوغ فکری یافتن اینان در سرزمین میزبان، درک و دلبستگی‌پذیری و مادرانشان به ایران و ایرانیان را از ایشان دریغ کرده است.
- با در نظر آوردن این نکته‌ها شاید بتوان ترانامه‌ی ایرانیان خارج از کشور را اینچنین بازخوانی کرد: جامعه‌ی ایرانیان برون مرز در بیست سال گذشته دگر دیسی‌های ژرفی را تجربه کرده است. درهم آمیختگی فرهنگ بومی و فرهنگ میزبان هندسه‌ی فکری آنان را دگرگون ساخته و افق‌های نوینی از اندیشه و توانایی را به روی شان گشاده است. آموزش عالی، کاردانی فنی و مهارت تجاری پیشرفت چشمگیر آنان را در پی آورده است.

دورافتدگی جغرافیایی اما، میراث فرهنگی، آداب و رسوم و دلبستگی های شان به ایران را از میان نبرده و بلکه به عکس شورپاسداری از آیین ها و مراسم ملی را در دل شان شعله ور ساخته است. امروزه کمتر اجتماعی از ایرانیان را می توان یافت که از مراسم نوروز و مهرگان و شب یلدا و چهارشنبه سوری به آسانی بگذرند. بیشتر ایرانیان بیرون مرز همسری ایرانی برای خویش برمیگزینند و بر فرزندان شان نام های ایرانی می نهند. به زبان مادری شان شعر می خوانند و خواب می بینند و برای پیروزی ورزشکاران ایرانی اشک شوق در چشم می آورند. آلبوم عکس های قدیمی خویش را چون دردانه ای پاس می دارند و وصیت می کنند که بدن شان به خاک ایران سپرده شود. هیچ زلزله ای از ایران نگذشت که سیل کمک های ایرانیان خارج از کشور را در پی نداشت. امروز بنای بیمارستان و درمانگاه و مدرسه نیز به خیل یاری های آنان افزوده شده است. استادان و مهندسان و پزشکان شان برای مشاوره و همکاری های کوتاه مدت به ایران می آیند و ایرانیان فرهیخته را به بازدید دیار خود دعوت می کنند. کتاب های شان را در آن سرزمین ها منتشر می سازند و ایران را با کارهای فکری و قلمی خویش به دنیای خارج معرفی می کنند. امروزه بیش از سیصد مجله و نشریه در گوشه و کنار جهان دست در کار این تلاش فرخنده اند. بر این عاشقی ها جز نام "وطن دوستی از راه دور" نمی توان نهاد و بر منادیان گفتگو با ایرانیان خارج از کشور است که اهمیت روانشناختی این ناسیونالیسم را دریابند و آن را بسان قدر مشترک برگزینند. اینک بجاست که نظری بر اهمیت کنونی ایرانیان خارج از کشور بیفکنیم.

- اهمیت کنونی ایرانیان خارج از کشور

امروز که ندای زنده ای "ایران برای همه ایرانیان" ناموس کج اندیشی های دیروز را به باد داده، شایسته است که ایرانیان خارج کشور نیز با دولتیان ایران بی پرده تر سخن بگویند. اجازه می خواهم بنام یکی از میلیون ها ایرانی برون مرز از زبان شاعر معاصر احمد شاملو از شما بپرسم که "دیری است با ما سخن به درشتی گفتید. خود آیا به دو حرف تابتان هست؟"

اندیشه گفتگوی تمدن ها، بی هیچ گفتگو، بسیار بجا و در خور اعتنا و احترام است. اما دولتمردان ما می بایست به خاطر آورند که اگر گفتگو با ایرانیان خارج از کشور را تاب نیاورند، باید سودای سخن گفتن با دیگر تمدن ها را که امری بسیار پیچیده تر است فراموش کنند. سخن تنها در این نیست که همزبانی با ایرانیانی که هزاران رشته ی الفت دل شان را با کشور خود پیوند داده است آسان تر است. نکته در اینجاست که هم میهنان برون مرز به دلیل آشنایی شان با بیش از یک فرهنگ و بهره وری از زبان های بیگانه و نیز تماس نزدیک با دهکده ی جهانی اطلاعات، مفسران و مترجمان ضروری هرگونه گفت وگو میان تمدن ایرانی و دیگر تمدن ها هستند. به این شیوه، گفت و شنید با ایرانیان خارج از کشور پیش شرط گفت وگوی تمدن هاست. از اینها گذشته، دولتیان امروز می دانند که برای دستیابی به فن آوری مدرن، رونق سرمایه گذاری، پیشبرد روند خصوصی سازی، بهبود صادرات و نیز نقش کردن چهره ای زیباتر از ایران در دیدگان جهانیان، به همت و همیاری ایرانیان برون مرز نیازمندند. و اگر این دولتمردان نیم نگاهی به عملکرد دولت های چین و هندوستان و مصر بیافکنند خواهند دانست که تا چه مایه در جلب همکاری هموطنان خارج از کشور خویش کوتاهی کرده اند. دولت چین، برغم وابستگی نظری خود به ایدئولوژی مارکسیسم، با پی گیری برنامه ای روشن و مدون شهروندان مهاجر خویش را به بازگشت و سرمایه

گذاری در کشورشان فراخوانده است. آنچنانکه امروز بالاترین رقم سرمایه گذاری در اقتصاد این کشور از سوی مهاجران بیرون از چین فراهم می شود. هندوستان اینک با سخت ترین نمونه ی فرار مغزها روبروست. تنها در سال 1999/1378 یک سوم از یکصد و پانزده هزار ویزای مهاجرت متخصصان به امریکا به شهروندان هندی تعلق یافته است. با این همه دولت هندوستان بیشترین بهره را از همین شرایط ناهموار می برد. این دولت، با تقویت هرچه بیشتر نظام آموزشی کارآمد، پرداختن بودجه ی کافی برای پژوهش های دانشگاهی و آسان نمودن قانون های سرمایه گذاری در کشور راه بازگشت و سرمایه گذاری شهروندان مهاجروالی موفق خود را هموار کرده است. دولت مصر نیز برای رفع مشکل بیکاری خود با سایر کشورهای همسایه وارد مذاکره می شود و نیروی متخصص ولی بیکار خود را به این کشورها گسیل می دارد و پس از بازگشت، از سرمایه و تخصص افزونتر آنان بهره می برد. اما دریغ که دولتیان ایران هیچ یک از این شیوه ها را به جد نگرفته اند و به آنها به چشم استراتژی عملی خویش ننگریسته اند. در کارنامه ی شان به جز آنچه شتر سواری دولا دولا یا سیاست دو گام به پیش و یک گام به پس می خوانندش دیده نمی شود. می توان برخی کاستی های این کارنامه را در نمونه های زیر باز جست.

1- کوتاهی و ناتوانی در فراهم آوردن پیش نیازهای بازگشت. از جمله پذیرش تابعیت دوگانه، عفو عمومی، نفی تبعیض های حقوقی، تضمین امنیت سرمایه گذاری و حل مشکل نظام وظیفه.

2- پافشاری بیش از حد بر جلب سرمایه ی مالی ایرانیان برون مرز که اینک رنگ و بویی ابزار گرایانه و سودانگاران نیز به خود گرفته است. برای نمونه تا چندی پیش نمایندگی های دولت ایران سیصد دلار برای تجدید گذرنامه و شانزده هزار دلار برای خرید خدمت سربازی طلب می کرده اند. دست بردن به این شیوه ها شاید مایه ی "ناچیزی" به خزانه ی دولت بیافزاید ولی به هیچ رو نباید پنداشت که از فاصله ی دولت و ایرانیان برون مرز "چیزی" فرو خواهد کاست.

3- چشم بستن و نادیده انگاشتن و مخالفت آشکار با سرمایه های فکری و گرایش های فرهنگی ایرانیان خارج از کشور. به نظر من، بیشتر ایرانیان برون مرز نه غرب ستیزند و نه به مفهومی چون تهاجم فرهنگی غرب باور دارند. با اعلامیه ی حقوق بشر مخالفتی ندارند. بیمی از پدیده ی جهانی شدن به خویش راه نمی دهند و در کنار اینها نیز به هیچ روحاظر نیستند که به شخصیت های ملی و تاریخی خویش پشت کنند. در نظرخواهی اخیر یک مجله و سایت اینترنتی، ایرانیان بیرون ایران، کوروش را مهم ترین شخصیت ایرانی پیش از قرن بیستم و دکتر محمد مصدق را مهم ترین شخصیت ایرانی در قرن بیستم دانسته اند.

باری، اگر در کنار چشمداشت به سرمایه ی مالی ایرانیان برون مرز، به سرمایه ی فرهنگی ایشان هم نیم نگاهی بیفکنیم در خواهیم یافت که اینان نه تنها در بهبود وضع اقتصادی کشور، که در پیشبرد پروژه ی اصلاحات و ساماندهی جامعه ی مدنی نیز می توانند به یاری هم میهنان خویش بشتابند.

اکنون که از برکت جنبش مدنی و مردمی کشورمان دل مشتاق ایرانیان خارج کشور به تیش دوباره افتاده است بر دولتیان این مرز و بوم و بر سران قوای سه گانه است که هریک دست دوستی این هم میهنان را به فراخور حال خویش بفشارند و در دام این خام اندیشی نیفتند که تنها با برپایی چند همایش، هرچقدر هم گسترده، آن فاصله نامطلوب میان ایرانیان خارج و دولت ایران پیموده خواهد شد.

انقلاب، جامعه درونی و به پیرو آن، جامعه‌ی ایرانیان برون مرز را نیز چند قطبی کرده است و این وضعیت ریشه دارتر از آنست که در ابتدا به ذهن می‌رسد. نباید آسانگیرانه پنداشت که نسل اول ایرانیان مهاجر با چند تعارف خشک و چند قول زبانی، دستاورد چندین ساله‌ی خویش را بر دوش نهاده روانه‌ی ایران خواهند شد. نیز نباید انگاشت که نسل دوم ایرانیان مهاجر همان دغدغه‌های وطنی و پیوندهای عاطفی را به این سوی آب داشته باشد.

بازگشت بسیاری از ایرانیان مهاجر پیامدهای سیاسی و دیوانی فراوانی خواهد انگیزد و چه بسا امواج آن آسایشگاه بسیاری صاحب منصبان کنونی را آشفته سازد و مقام و رتبه‌شان را به خیل از راه رسیدگان متخصص واگذارد. اما با این همه گناه نابخشودنی آن است که دولتمردان ما از این پس نیز دست همکاری به سوی شهروندان خارج کشور دراز نکنند و آنگاه ملت ایران تاوان این گناه را پرداخت کنند و همان‌گونه که تا کنون شاهد فرار مغزها بوده‌اند، در روزگار جهانی شدن همچنان و هر روز شاهد افزایش فاصله‌ی خویش از جهان پیرامون باشند. آنچه گفته شد ما را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که مسئولیت و یا وظیفه‌ی آغاز و پی‌گیری گفتگویی سازنده با ایرانیان برون مرز همواره بر دوش دولت ایران بوده و هست. افسوس که یک فرصت طلایی بیست ساله برای انجام این مهم را از کف داده ایم. در خاطره‌ی قومی ایرانیان از زمان مهاجرت به هندوستان تاکنون، کشور ما چنین موج مهاجرتی را از سرنگذرانده بود. اما کاری که ما برای چاره‌ی این موج درشت کردیم جز روی هم نهادن دستی بر دست دیگر نبوده است. نباید به نکوهش گذشته‌ها بسنده کرد. شرط خردورزی آن است که شرایط زمانه‌ی کنونی را بازشناسیم و گام‌های عملی برای بهبود آن برداریم. می‌توان به پیشنهادی‌های زیر اندیشید.

1- بر این اساس که گفتگو با ایرانیان برون مرز کوششی پسندیده و ضروری برای پیشبرد منافع ملی ایران است، دولت و مجلس می‌توانند با تصویب قانون تابعیت دوگانه‌ی شهروندان ایرانی و اعلان عفو عمومی برای مخالفان حکومت و تضمین امنیت حقوقی و مالی ایرانیان خارج از کشور نخستین گام‌ها را برای بازگرداندن آنان و ایجاد وفاق ملی بردارند. رهاسازی ایرانیان خارج از کشور از این دغدغه‌هاست که راه آبادانی کشور را هموارتر می‌سازد. آن سخن حکمت آمیز را باید به یاد آورد که "آزادی، آبادی است."

2- با پذیرش این حقیقت که حتی با شرایط یاد شده در پیشنهاد پیشین نیز بسیاری از هموطنان مهاجر برای اقامت دائمی به ایران باز نخواهند گشت، دولت ایران می‌تواند گام‌های دیگری نیز برای کمک گرفتن از ایرانیان کارآمد برون مرز در دستور کار خویش بگنجاند. امروزه در بسیاری از سازمان‌های جهانی، ایرانیان در مقام‌هایی همچون کارشناس، مشاور و مترجم به کار مشغولند. دولت ایران باید با شناسایی این هموطنان از تجربه‌ها و یاری‌های آنان بهره‌ور شود.

3- نقش و اهمیت ایرانیانی که در کشورهای مهم زندگی می‌کنند باید در کانون توجه دولت قرار گیرد. برای نمونه نزدیک به نیمی از ایرانیان مهاجر در ایالات متحده سکنی دارند. ناگفته پیداست که اینان می‌توانند به راه‌های گوناگون مانند تشکیل "گروه‌های پشتیبان" (interest groups)، نامه‌نگاری به سیاستمداران آمریکا، ورود به احزاب سیاسی و تأثیر بر کنگره‌ی آمریکا از راه روشنگری افکار همگانی امریکاییان و روش‌های دیگر، بر بسیاری از سیاست‌های دولت آمریکا درباره‌ی ایران و برای نمونه پایان دادن به تحریم اقتصادی ایران، تأثیر روشنی بگذارند.

4- دعوت از افراد، گروه‌ها و نهادهای فرهنگی- سیاسی ایرانی خارج از کشور برای بازدید از ایران، دیدار و گفتگو با حفظ اصل احترام دوسویه.

5- برنامه‌ریزی عملی برای دعوت از استادان، پزشکان و دیگر کارشناسان ایرانی برای گذراندن فرصت‌های پژوهشی و آموزش در کلاس‌های کوتاه مدت و فشرده و نیز سنجش نیازمندیهای علمی کشور بدست ایشان.

6- آسان کردن آمد و شد و یافتن کار در ایران، هموار کردن راه دیدار و گفتگوی ایرانیان برون مرز با دولتیان بلند پایه و نیز شرکت ایشان در انتخابات.

بی شک همدلی از هم‌زبانی خوشترست. پیام این نوشتار نیز همین است که باید با هموطنان بیرون مرز از در همدلی درآمد. پذیرش دموکراسی و پلورالیسم سیاسی، ارزش نهادن به حقوق و آزادی‌های مدنی، کنار گذاشتن تقسیم بندی‌های سخت و انسان سوزی چون "خودی و ناخودی" و گشاده رویی در برابر زبان به نقد گشایان، شرط درآمدن از این دراست. شرط مهم دوم آن است که ایرانیان برون مرز را نه وابسته به دولت، که دلبسته به ایران بدانیم و این دلبستگی را ارج بنهیم.